

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهاردهمین همایش ملی علمی - فرهنگی خلیج فارس
پانل شماره سه: ابعاد سیاسی و اجتماعی خلیج فارس

گزارش (۱۱): ناسیونالیسم عربی و موضوع خلیج فارس

برگزارکننده: مرکز گردشگری علمی - فرهنگی دانشجویان ایران
مصاحبه‌کننده و ویراستار: صدرا عمویی
همکاران: حسن دلخوش، زینب یوسفی، مصطفی سرایی، اعظم رضایی.

گفتگو با:

- دکتر علی‌محمد طرفداری، پژوهشگر تاریخ و استادیار مرکز اسناد و کتابخانه
ملی ایران

نشانی دبیرخانه همایش:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک

۷۲، طبقه دوم، مرکز گردشگری علمی - فرهنگی دانشجویان ایران

شماره تماس: ۲۲ ۱۲ ۴۹ ۶۶ و ۳۶ ۱۱ ۴۹ ۶۶ - شماره: ۸۶ ۱۵ ۴۹ ۶۶

نشانی: www.istta.ir و www.persiangulf-co.ir پست الکترونیک: info@istta.ir

مقدمه

خلیج فارس مهد فرهنگ‌های گوناگون باقی‌مانده از ادوار مختلف تاریخی است که در ازای تاریخ موجد صلح پایدار میان مردمانی که در سواحل و جزایر آن زندگی می‌کنند، بوده است. این خلیج ایرانی از نظر راهبردی از موقعیت ممتاز و اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و به علت قرارگیری در مسیر راه‌های دریایی از زمان‌های دور مورد توجه و محل رفت و آمد ملت‌های دریانورد و تجارت‌پیشه شرق و غرب بوده است. به‌طور کلی اهمیت ژئوپلتیک خلیج فارس به خاطر عوامل مهم بازار صدور کالا و تجهیزات نظامی، وجود ذخایر عظیم نفت و گاز و منابع فرهنگی و طبیعی آن است که در قرون اخیر مورد توجه ابرقدرت‌ها و کشورهای بزرگ صنعتی بوده است.

برگزاری مداوم همایش ملی خلیج فارس بر تولید و نشر دانش درخصوص مزیت‌های اقتصادی، گردشگری، سیاسی، گردشگری و اجتماعی خلیج فارس و نیز مشکلات زیست‌محیطی و فرهنگی متوجه آن تأکید دارد و جهاد دانشگاهی دبیرخانه همایش ملی خلیج فارس را با شعار پاسداشت هویت تاریخی خلیج فارس و بیان مزیت‌های اقتصادی، گردشگری، سیاسی و اجتماعی خلیج فارس در کنار مباحث هویتی آن تأسیس نموده است و در همه دوره‌های همایش تلاش کرده است تا محورهای جدیدی متناسب با ظرفیت و توانمندی عظیم منطقه خلیج‌فارس بر همایش بیفزاید. بر همین اساس از دوره‌های یازدهم، شناسایی و معرفی توانمندی‌های اقتصادی، فرهنگی و گردشگری خلیج‌فارس از موضوعات اصلی همایش بوده است و در این دوره همایش نیز تلاش بر این بوده است تا به موضوعات دیده‌های نو به منظور توسعه پایدار و روابط بین‌المللی و گردشگری توجه ویژه شود.

خداوند بزرگ را سپاسگزاریم که با توجه به شرایط ناشی از شیوع بیماری کرونا «چهاردهمین همایش ملی علمی- فرهنگی خلیج فارس» در راستای همدلی استادان، پژوهشگران، دانشجویان و نخبگان دانشگاهی در بستری علمی و با هدف جلوگیری از ترویج نام‌های جعلی و نیز بیان مزیت‌های خلیج فارس به صورت مجازی و در قالب ضبط گفتگو و نشر آن از طریق اینستاگرام، تلگرام، آپارات و ... برگزار می‌شود. امید است نتیجه گفتگوهای منتشرشده، سخنرانی‌های تخصصی و هم‌اندیشی‌ها درباره این مباحث، به افزایش کمی و کیفی داده‌های علمی در موضوع خلیج فارس منجر شود.

رحیم یعقوب‌زاده

رئیس مرکز گردشگری علمی- فرهنگی دانشجویان ایران و

دبیر همایش

ناسیونالیسم عربی و موضوع خلیج فارس

دکتر علی محمد طرفداری*

از سلسله گفتگوهای مربوط به چهاردهمین همایش ملی علمی - فرهنگی خلیج فارس در پانل ابعاد سیاسی اجتماعی خلیج فارس با جناب آقای دکتر علی محمد طرفداری، پژوهشگر حوزه تاریخ و استاد یار مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران با موضوع ناسیونالیسم عربی و خلیج فارس گفتگو می‌کنیم.

شما در موضوع ناسیونالیسم به شکل مشخص کار کرده‌اید. در طی سال‌های ۱۹۶۰ میلادی که پان عربیسم با رهبری جمال عبدالناصر پیش آمد، بحث جعل نام خلیج فارس پیش آمد و یک بازه زمانی هم در دهه هشتاد شمسی ناسیونالیسم عربی بر ضد نام خلیج فارس احیا شد. اساساً شما رابطه ناسیونالیسم عربی و موضوع خلیج فارس را چگونه می‌بینید؟

خدمت حضرتعالی و همکارانتان عرض سلام و ادب و احترام دارم و سپاسگزارم بابت فرصتی که در اختیار من قرار دادید. اگر بخواهیم در ابتدای بحث در یک جمله، آنچه را که شما گفتید خلاصه کنم، باید بگوییم که نام خلیج فارس شاید بدون اغراق بزرگ‌ترین قربانی ناسیونالیسم قوم‌گرا در قرن بیستم باشد. بعید می‌دانم غیر از نام خلیج فارس بتوان مورد یا مسئله دیگری

* پژوهشگر تاریخ و استاد یار مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران

** این گفتگو در قالب پانل سوم چهاردهمین همایش ملی علمی - فرهنگی خلیج فارس با عنوان «ناسیونالیسم عربی و موضوع خلیج فارس» در محل استودیو مبین ایکن در تاریخ ۹۹/۹/۴ انجام شده است.

را یافت که تا اندازه نام این پهنه آبی قربانی ایدئولوژی‌های سیاسی، حب و بقض‌های سیاسی و از همه مهم‌تر، قربانی قوم‌گرایی که تحت عنوان ملی‌گرایی یا نشنالیسم یا ناسیونالیسم معرفی شده است، قرار گرفته باشد. به همین دلیل بدون اغراق فکر می‌کنم که نام خلیج فارس را باید بزرگ‌ترین قربانی ناسیونالیسم قوم‌گرا طی سده بیستم و دو دهه اخیر بعد از سده بیستم و قرن ۲۱ دانست.

ریشه این مسئله به نوع ملی‌گرایی بازمی‌گردد که طی سده نوزدهم و بیستم میلادی از جهان غرب وارد منطقه غرب آسیا یا به تعبیر فرنگی‌ها منطقه خاورمیانه و به معنای دیگر، وارد جهان اسلام و در میان جهان اسلام وارد کشورهای مسلمان منطقه به‌خصوص ایران و کشورهای عربی پیرامون ایران شد.

در درازای تاریخ، سرزمین‌ها و پهنه‌های آبی فراوانی داریم که بر مبنای اقوام محلی که پیرامون آن‌ها زندگی می‌کردند، نام گرفتند. به‌عنوان مثال، در یک مقطع زمانی قوم خزرها در کنار دریای خزر زندگی می‌کردند و نام خودشان را به آن پهنه آبی دادند. درحالی‌که این دریا در منابع ایرانیان هیچ‌وقت دریای خزر نامیده نمی‌شد. نامش بنا به منابع کلاسیک تاریخ ایران دریای مازندران، دریای گرگان و یا دریای قزوین بود که حتی هنوز در سطح بین‌المللی عنوان این دریا دریای کاسپین یا همان دریای قزوین است و در تمام دنیا شاید تنها آدم‌ها یا کشورها یا ملت‌هایی که این دریا را به دریای خزر می‌نامند، گیلانی‌ها باشند و چند کشور ترک‌زبان و گرنه بقیه دنیا از اسامی ایرانی و فارسی قدیمی‌تر و تاریخی‌تر برای معرفی این دریا استفاده می‌کنند. اعراب به این دریا بحرالقزوین می‌گویند؛ یعنی اعراب که بر سر خلیج فارس با ما دعوای قومیتی راه انداخته‌اند یا به تعبیر صریح‌تر، با نام خلیج فارس دعوای قومیتی راه انداخته‌اند؛ درمورد بحرالقزوین همان نام دریای قزوین قدیمی و تاریخی درست را به کار می‌برند.

مثال‌های فراوانی در این مورد وجود دارد؛ برای نمونه می‌توان از اقیانوس هند نام برد که یک پهنه‌آبی بسیار وسیع و گسترده است و به علت هم‌جواری با منطقه هند یا شبه‌قاره هند، نامش اقیانوس هند شده است. این نام‌گذاری خیلی طبیعی صورت گرفته است. ده‌ها کشور و ملت دیگر هم در پیرامون اقیانوس هند زندگی می‌کنند؛ ولی هیچ‌وقت کسی نمی‌گوید که چرا نام اینجا باید اقیانوس هند باشد. مثلاً مردم اندونزی، مالزی یا حتی استرالیا یا مردمان جزایر فراوانی که در آن پهنه‌آبی زندگی می‌کنند، هیچ‌گاه معترض به نام اقیانوس هند نیستند که مثلاً اقیانوس پاکستان، اقیانوس سریلانکا و یا هر نام دیگری که به آن مناطق خشک پیرامون آن پهنه‌آبی وجود دارد، باشد. علت اینکه چرا در آنجا اعتراضی نیست، این است که در آنجا دعوای سیاسی قوم‌گرایانه شکل نگرفته است که کسی بخواهد این نام‌گذاری اقیانوس هند را یک نام‌گذاری قومی قلمداد کند و معترض بشود. معنی این نام‌گذاری این نیست که فقط هندی‌ها مالک آن اقیانوس هستند. هندی‌ها ادعای مالکیت ندارند و نمی‌توانند داشته باشند؛ چون اقیانوس‌ها متعلق به همه ملت‌های جهان هستند و یک محدوده آن ممکن است طبق قوانین بین‌المللی حریم و مرز دریایی یک کشور محسوب شود و بقیه آن آب‌های آزاد است که همه دنیا می‌توانند از آن استفاده کنند و قوانین حقوقی خاص خودش را دارد. هندی‌ها نمی‌گویند که حال که اسم اینجا اقیانوس هند است، متعلق به ماست. از سوی دیگر، کسی دیگری نمی‌گوید که چرا اینجا اسمش باید اقیانوس هند باشد و چرا نباید اسم خودمان را آنجا بگذاریم.

دو مثال شاخص از حوزه فرهنگ و تمدن جغرافیای ایران زدم؛ یعنی دریای خزر و اقیانوس هند. برای اینکه توجه بدهم در جایی که اسم ایرانی و فارسی وجود ندارد، نیز ما معترض نمی‌شویم. حال ممکن است افرادی در مقاطع مختلف معترض شوند و این استثنائات جای خودش. من خودم جزو آن استثنائات هستم و معتقدم که ما به‌جای دریای خزر باید از اسم ایرانی و

فارسی آن استفاده کنیم. طبیعی است که کشورهای ترک‌زبان آنجا را خزر بنامند؛ چون که خزرها قومی ترک بودند و نام خودشان را به این دریا داده‌اند و طبیعی است که اقوام هم‌تبار با قوم خزرها آنجا را دریای خزر نام‌گذاری کنند. اما سایر کشورها از همان نام ایرانی و فارسی آن استفاده می‌کنند و من هم به این قسمت بیشتر گرایش دارم. ولی صرف‌نظر از این موضوع، این دو مثال نشان می‌دهد که می‌توان نام‌هایی را در مورد جغرافیای ایران یافت که قربانی قوم‌گرایی سیاسی و ملی‌گرایی قوم‌گرایانه نشده‌اند، مثل دریای خزر و ما بدون هیچ تعصب قومی دریای واقع در شمال کشورمان را خزر می‌نامیم و هیچ ابایی هم نداریم و اگر گرایش قومی خاصی داریم، بروز نمی‌دهیم و هم در سطح بین‌المللی.

خلیج فارس در این موضوع یک استثنا واقع شده است و قربانی یک نزاع سیاسی ایدئولوژیک و قوم‌گرایانه قرار گرفته است. ریشه این موضوع هم به دو موضوع برمی‌گردد: ۱ - نوع ناسیونالیسم که طی سده نوزدهم و بیستم میلادی وارد ایران شد و ۲. ناسیونالیسم قوم‌گرایانه‌ای که در میان کشورهای عربی در مقاطعی علیه قوم‌گرایی یا ناسیونالیسم ملی ایرانی تحریک شده است و همچنان هم بنا به ملاحظات سیاسی تحریک می‌شود. دعوا بر سر نام خلیج فارس نه یک دعوی تاریخی است، نه یک دعوی جغرافیایی است و نه دعوی فرهنگی است. هیچ‌کدام این‌ها نیست. یک دعوی صددرد و مطلقاً سیاسی، سیاسی و سیاسی است و از ابتدا سیاسی بوده است. الان هم هست و این دعوا اگر در آینده هم (که انشاءالله در آینده‌ای برای این دعوا وجود نداشته باشد) استمرار و حیات داشته باشد، یک دعوی سیاسی خواهد بود. کسانی این دعوا را علیه نام خلیج فارس راه انداخته‌اند که بحث آن‌ها صرفاً نام خلیج فارس نیست؛ بلکه با یک کشوری نزاع و دعوی سیاسی دارند. این دعوا با ایران پیش از انقلاب به یک شکلی مداومت و استمرار داشت و با ایران بعد

از انقلاب که این دعوا به یک شکل دیگری استمرار و حیات خودش را ادامه داده است.

ریشه تاریخی این قضیه برمی‌گردد به آن نوع ناسیونالیسم که به‌طورخاص و البته به شکل تأسفباری در دوره رضاشاه پهلوی از بُعد ملی آن به دلایل متعددی (که بحث آن مفصل است)، فاصله گرفت و به یک ملی‌گرایی قوم‌گرایانه و فارس‌گرایانه بدل شد. می‌توان رد پای این ناسیونالیسم ملی‌گرایانه‌ای در ایران را از میانه دوره قاجار در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی ایران و آثار متفکران دوره دید و میراث خودش را به دوره انقلاب مشروطه می‌دهد و با پیروزی انقلاب مشروطه اوج مضاعفی پیدا می‌کند و جنبه ملی پیدا می‌کند. این جنبه ملی را می‌توان در ایجاد مجلس شورای ملی و نام مجلس شورای ملی دید و به‌عنوان یک انقلاب ملی که مردم ایران آن را به پیروزی رساندند و طبیعتاً مجلس آن هم مجلس شورای ملی نام گرفت. همچنین، این مجلس شورای ملی متناسب با محتوای حکومت ایران بعد از انقلاب به مجلس شورای اسلامی تبدیل شد؛ ولی همچنان آن وجه ملی آن محفوظ است. هرچند ممکن است در نام‌گذاری استمراری نداشته باشد؛ ولی آن ملی‌گرایی که تا حد زیادی وجه قوم‌گرایانه پیدا کرد، باعث شد که بعضی اقوام ایرانی که غیرفارس بودند و یا دست‌کم غیرفارسی‌زبان بودند، به دنبال ناسیونالیسم قومی خودشان بروند. اعراب بروند دنبال ناسیونالیسم قومی خودشان، ترک‌ها یا ترک‌زبان‌ها بروند دنبال ناسیونالیسم قومی خودشان، کردها همین‌چنین ترکمن‌ها و مواردی نظیر به این.

ایدئولوژی چپ هم این قضیه را به‌صورت ناخودآگاه تشدید کرد. به‌جای اینکه یک ملت واحد را خطاب قرار بدهد، به سراغ اقوام مختلف رفت و از آن‌ها به‌عنوان خلق یاد کرد. خلق ترکمن، خلق عرب و... و به‌صورت ناخودآگاه و ناگزیر این وجه قوم‌گرایانه ناسیونالیسم را تشدید کرد. این ناسیونالیسم قوم‌گرایانه عملاً موجب شد که به‌جای وحدت ملی، بین اقوام ایرانی تعارض

قومی پدید بیاید که نقطه اوج آن و نقطه بسیار تأسف بار این قضیه پیدایش جریان‌های تجزیه‌طلبی است. ما هیچ‌گاه در طول تاریخ ایران ناسیونالیسم قوم‌گرایانه، قوم‌گرایی و تجزیه‌طلبی نداشتیم. جریان‌های تجزیه‌طلبی همه محصول پیدایش این نوع از ناسیونالیسم در فضای و سپهر سیاسی و فرهنگی ایران و کشورهای منطقه هستند. یعنی فارس‌ها موقعی که جذب ناسیونالیسم قوم‌گرایانه می‌شوند، به دنبال ناسیونالیسم قومی خودشان می‌روند؛ ترک‌ها همین‌جور، کردها، عرب‌ها همین‌جور و این مسیر خواه‌ناخواه ادامه می‌یابد و نهایتش به تجزیه‌طلبی می‌انجامد. یعنی وقتی یک آدم عرب یا عرب‌زبان ایرانی به دنبال ناسیونالیسم عربی برود (چه در فرم سکولار و عرفی آن به شکل ملی‌گرایی و چه در فرم مذهبی آن به شکل داعش و وهابیت و تکفیری و...)، خروجی آن یک چیز بیشتر نیست و آن این است که از کشور و ملت خودش ببرد و خواهان این بشود که بخشی از آن منطقه‌ای که او در آنجا زندگی می‌کند، مثلاً خوزستان جدا شود و یا مثلاً ملحق شود به کشور عرب‌زبان یا تبدیل شود به یک کشور مستقل.

حکومت‌ها و قدرت‌های بین‌المللی هم این نوع ناسیونالیسم را بنابر اغراض سیاسی خودشان همواره تشدید کردند و همواره تشدید می‌کنند. ایالات متحده آمریکا طی دو دهه اخیر، به‌فراوانی طرحی را از زبان دولت‌مردان یا دولت‌زنان این کشور و افرادی مثل کاندولیزا رایس به‌صراحت تحت عنوان خاورمیانه بزرگ ابراز کرده است. اگر شما به این طرح خاورمیانه بزرگ نگاه کنید، عملاً یک سری کشورهای کوچک می‌بینید که فقط داخل جغرافیایی ایران طراحی شده‌اند و درحقیقت، به زبان خیلی ساده و روشن می‌گویند که هر قومی در داخل ایران باید کشور مستقل بشود. درحالی‌که مبنای ناسیونالیسم وحدت ملی و وحدت ارضی وحدت سرزمینی و درحقیقت، استحکام و استمرار پیوندهای تاریخی میان ملت‌های یا اقوامی است که در یک منطقه یا در یک سرزمین زندگی می‌کنند و می‌توانند جنبه سرزمینی و

مرزی به معنای مرز جغرافیای سیاسی هم داشته باشند؛ مثلاً دو ملت ایران و عراق هم پیمان و همسو هستند و در خطوط عمیق دو کشور و دو حکومت و درحقیقت، هیچ تداخلی هم با ناسیونالیسم ندارد؛ یعنی ناسیونالیسم می‌تواند در قالب اینکه دو ملت را حتی در دو کشور مستقل و در دو واحد سیاسی مستقل به هم پیوند بدهد، کارکرد دارد. این ناسیونالیسم‌گرایی چه در آن فرم سکولار در دهه‌های پیشین شاهد بودیم و چه در فرم مذهبی که در قالب تفکرهای داعشی و وهابیت تولد پیدا کرده است و خروجی انتهایی و نهایی آن در نهایت تأسف و تأثر تجزیه‌طلبی است.

کشورها و قدرتهای دشمن ایران و دشمن موجودیت ایران خواهان تجزیه‌طلبی ایران هستند و این چیزی نیست که واقعاً یک ایرانی که خواهان سربلندی و استقلال و عظمت کشورش باشد و بخواهد آن را دنبال کند.

این جریان‌ها خوشبختانه تا به امروز هیچ‌گاه نتوانسته‌اند به شکل جدی، تهدیدی علیه تمامیت ارضی و سرزمینی ایران باشند و من شخصاً بر این باور هستم (بدون اینکه بخواهم در این موضوع خوش‌بینی ابراز کنم)، بر مبنای یک سری واقعیت‌های تاریخی بر این باورم که این جریان انتهایی هم ندارد. یعنی در زمان‌هایی هم که ما در آن به سر می‌بریم، آینده‌ای نمی‌تواند برای جریان تجزیه‌طلبی متصور بود، مگر اینکه مثلاً یک قدرت بیگانه مثل ایالات متحده بخواهد که ایران حمله کند و موجودیت ایران را از بین ببرد و به‌جای این موجودیت واحد یکپارچه، هفده کشور ضعیف کوچک طبق نقشه خودش ایجاد کند و آن موقع است که به این جریان‌های قوم‌گرایی تجزیه‌طلب را بها بدهد و قدرت سیاسی بدهد و اجازه بدهد که یک حکومت سیاسی کوچک در منطقه به وجود بیاورند و عملاً به موجودیت ایران یک بار برای همیشه در تاریخ چندهزارساله این سرزمین خاتمه بدهند. این اتفاق برای عثمانی در آن مقطع افتاد و به دلایل متعدد شدنی هم بود. ولی برای ایران کنونی نه شدنی است و نه هرگز اتفاق خواهد افتاد؛ چون ایران مثل اواخر عمر عثمانی کشور

ضعیفی نیست و این اتفاق حتی موقعی که چندان قدرتی نداشت، مثل اوایل انقلاب و دوران جنگ تحمیلی و حمله عراق علیه ایران نیفتاد. ایران کشوری بود که در آن تازه انقلاب شده بود، موجودیت سیاسی آن از بین رفته و تمام شاکلهٔ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این کشور به‌طور کامل مضمحل شده بود، حکومت قبلی به‌طور کامل از بین رفته بود و هیچ قدرت سیاسی متمرکز واحدی در کشور وجود نداشت و اوضاع به معنای واقعی کلمه از هم گسیخته بود. اقدامات متعددی صورت گرفت برای اینکه ایران از بین برود، تجزیه شود و بخش‌هایی از ایران جدا شوند؛ ولی وحدت و بسیج ملی مردم عملاً با همون اندک امکاناتی که تصورش هم برای روزگار ما چندان سهل و ساده نیست، بالاخره اجازه این اقدام را نداد. نه به صدام دادند و نه به قدرت‌های حامی صدام. الان چهل سال از آن روزگار گذشته است و الان ایران ابرقدرت منطقه‌ای است و قدرت نظامی بسیار توانمندی دارد و این قدرت نظامی توانمند از مرزهای جغرافیایی کشور بسیار فراتر می‌رود و یک پای این قدرت سیاسی در منطقه لبنان است و یک پای دیگر در منطقه یمن هست و دست‌ها و بازوهای دیگری در قالب قدرت نرم و سخت وجود دارد که اجازه تعرض ارضی به این کشور را نخواهد داد. به زبان ساده، نیروهای نظامی و حتی نیروهای امنیتی ایران چنین اجازه‌ای را نخواهند داد. برای همین من به‌شخصه نسبت به این موضوع احساس خطر و هراسی ندارم؛ ولی اجازه می‌خواهم برگردیم به بحث تاریخی خودمان که خیلی از قسمت تاریخی منحرف نشویم.

نتیجه اینکه آن ناسیونالیسم قوم‌گرا در همان فرم قوم‌گرایی وارد کشورهای عربی شد و عملاً به قومیت عربیست و پان‌عربیسم برتری داد. این ناسیونالیسم عربی در کشورهای عربی سیر تاریخی خودشان را داشت در مصر به یک شکل، در عراق به یک شکل و در سوریه به یک شکل.

شما در واقع، شمای کلی ناسیونالیسم در ایران و کشورهای عربی و روندی را طی کرده است را تبیین کردید. آیا موارد گفته شده را می توان عقبه ای برای موضوع جعل نام خلیج فارس لحاظ کرد؟

تاریخ ناسیونالیسم در هر کدام از این کشورها داستان مستقل بسیار پُرطول و تفصیل و پُرشاخ و برگی دارد که مجال پرداختن به آن را نداریم و موضوع بحث ما هم نیست. در این مورد هم اجازه می خواهم به همین شمای کلی بسنده کنیم و به این جایی برسیم که الان مسئله خلیج فارس چه پیشینه و عقبه تاریخی دارد.

ناسیونالیسم عربی عمدتاً خودش را در غالب فرهنگ عربی و قوم عرب متبلور ساخت و ما به عنوان پان عربیسم می شناسیم و از آن یاد می کنیم و یکی از وجوه و نوک پیکان خودش را متوجه نام خلیج فارس کرد. همان طور که اشاره کردم، ناسیونالیسم عربی فرازونشیب هایی داشت؛ مثلاً حکومت یا دولت جمال عبدالناصر یکی از نقاط اوج این موضوع بود. کشورهایی مثل امارات متحده عربی در دوران بعد از انقلاب پرچمدار این موضوع شدند و بنا به اغراض سیاسی این پرچم را دوباره بلند کردند. حاصل این تلاش ها یک چیز بیشتر نبود و آن اینکه با یک نام تاریخی و جغرافیایی مثل نام اقیانوس هند، دریای خزر، دریای کاسپین، خلیج مکزیک که مثل هر نام دیگری در یک درازای تاریخی به صورت طبیعی پدید آمده بود، برخورد سیاسی کردند و جنبه قومی به آن بخشیدند. وقتی می گویند اسم این پهنه آبی خلیج فارس است، به این دلیل است که این طرف آن سرزمین فارس ها است. فارس ها طبیعتاً حق داشتند که نام خودشان را به این دریا بدهند، درحالی که تمام مردم دنیا این نام را به رسمیت شناخته بودند و فقط ایرانی ها نبودند. کسی هم نمی داند خود ایرانی ها به این دریا گفته اند خلیج فارس یا نه دیگر ملت ها گفته اند؛ چون ایرانی ها و پارس ها کنار آن ساکن هستند به آن گفتند

خلیج فارس. هرچه قدر از منابع تاریخی جستجو کنیم، بعید می‌دانم که بتوان به یک سرخ قطعی رسید که این نام‌گذاری را دقیقاً چه کسی انجام داده است. ولی معقول هست و دور از ذهن نیست که تصور کنیم این نام را اساساً بیگانگان به این دریا داده باشند، همان طور که لزوماً نام دریای خزر معنی آن این نیست که خزرها اسم خودشان را گذاشتند. ممکن است همسایگان این نام را خطاب داده‌اند و روی این پهنه آبی گذاشتند. چه بسا همسایگان منطقه خلیج فارس هم به این علت که قوم پارس کنار این پهنه آبی ساکن بودند، به اینجا گفته‌اند خلیج فارس و این نام در طول تاریخ به حیات خودش ادامه داده است

این ناسیونالیسم قوم‌گرایانه عربی این نام را یک نام قومی قلمداد کرده است و خواهان حذف آن شده است. طبیعتاً حذف این یک نام تاریخی و جغرافیایی کار سهل و ساده‌ای نیست و کلاً منطق خردمندان و محکمی هم در پشت سر خود ندارد، طبیعتاً عمدتاً بین کشورهای عربی رواج پیدا کرده است؛ یعنی همه کشورهای عربی بر مبنای قوم‌گرایی عربی یا به یک معنا ناسیونالیسم قوم‌گرایانه عربی خواهان این شده‌اند که این نام تغییر کند و نام خلیج فارس به نام خلیج جعلی تبدیل شود، درحالی‌که این نام جعلی نه پیشینه تاریخی دارد و نه نامی است که در دنیا به رسمیت شناخته باشد. بنابراین، بیشترین تلاشی که در این حوزه صورت گرفته است و صورت می‌گیرد، صرف‌کردن پول است. یعنی کاری که کشورهای عربی توانستند انجام بدهند و انجام می‌دهند، خرج کردن پول است. چون تنها چیزی که دارند پول است. پول بی‌حساب و کتاب دارند. کشورهای کوچکی که عمدتاً با یک چاه نفت شکل گرفته‌اند و جز چاه نفت هیچ چیز دیگری نیستند. بخش عمده جمعیت آن‌ها جمعیت مهاجر است؛ یعنی اگر مثلاً سه میلیون جمعیت دارند، دو میلیون جمعیت آن مهاجر است و یک میلیون جمعیت بومی است. درآمد سرشار نفت به آن‌ها اجازه می‌دهد با این پول بخواهند در عرصه‌های

گوناگون عرض‌اندام کنند. بر مبنای ناسیونالیسم به جان نام خلیج فارس افتادند و در این حوزه پول فراوان خرج کردند. کتاب نوشتند. همایش برگزار کردند. محققان خارجی را به خدمت گرفتند. بورس‌های فراوانی به محققان خارجی دادند که آن‌ها بیایند ذیل نام خلیج فارس صحبت کنند.

بازیگران دیگری که در این جعل نقش ایفا می‌کند، نهادهای علمی بین‌المللی چون نشنال جئوگرافی، گوگل و مانند آن هستند. آیا به نظر شما این‌ها در این بازی به نفع اعراب کار می‌کنند؟

عملاً این‌گونه است. بسیاری از نهادهای بین‌المللی در کشورهای مستقر هستند که با نظام سیاسی ایران بعد از انقلاب در تعارض سیاسی کامل قرار دارند، مثلاً در آمریکا و در کشورهای مختلف اروپا. طبیعتاً بدشان نمی‌آید چوبی لای چرخ حکومت اسلامی بگذارند یا به‌نوعی فشار سیاسی و فرهنگی بر نظام جمهوری اسلامی به وجود بیاورند و به معنای دیگری، این کار را حتی به علت دشمنی و تعارض با ملت ایران بعد از انقلاب می‌کنند. پولی می‌گیرند؛ یعنی درآمد مالی کسب می‌کنند و هم اینکه اغراض سیاسی خودشان را دنبال می‌کنند. ضمن اینکه به دلیل دشمنی با ایران هم‌پیمانی بین کشورهای عربی و قدرت‌های بین‌المللی در این چهل سال اخیر به‌مراتب تقویت و قوی‌تر شده است. به‌عنوان مثال ایالات متحده آمریکا در دشمنی کامل با ایران به سر می‌برد و ایران هم نسبت به آمریکا در دشمنی کامل قرار دارد؛ ولی روابط آن با کشورهای عربی منطقه بسیار خوب است. با بحرین رابطه خوبی دارد. با امارات رابطه خوبی دارد. با عربستان رابطه خوبی دارد. حتی رابطه تحقیرآمیز در حد اینکه ترامپ عربستان را گاو شیرده بنامد، دارد؛ ولی آن‌ها هم این تحقیر را تحمل می‌کنند. برای اینکه نمی‌خواهند آن مناسبات سیاسی اقتصادی دوستانه‌ای که میان کشورهای عربی منطقه با

ایالات متحده آمریکا برقرار هست، خدشه‌دار شود. این نهادهای بین‌المللی تابع کشور خودشان مثلاً تابع ایالات متحده آمریکا هستند و در بعضی از این نهادها مثل نشنال‌جئوگرافی یهودیانی وجود دارند که بیشتر همسو با اسرائیل هستند و دشمن ایران. همه این‌ها دست به دست هم می‌دهد که این‌ها بدشان نیاید که علیه ایران کاری کنند و وقتی هم می‌توانند از کشورهای عربی بابت این کار پول هم بگیرند، طبیعی است که آن‌ها هم در مواردی همسویی کنند و خلاف همه موازین بین‌المللی و موازین علمی و موازین تاریخی و جغرافیایی با کشورهای عربی همسو شوند و بر طبل این نام‌مجموع و ساختگی نام جعلی بکوبند.

واقع امر این است که اگر واقعاً بخواهیم منطقی و علمی و بی‌طرفانه به موضوع نگاه کنیم، بعید است که کسی با این نام کاملاً مجعول و ساختگی و بی‌پیشینه تاریخی است، کنار بیاید. البته این‌ها به خودی‌خود عیب محسوب نمی‌شود و می‌تواند یک نام تازه‌ای به هر دلیل پدید بیاید که هیچ پیشینه تاریخی نداشته باشد؛ ولی آن چیزی که عیب هست و قابل‌نقد است، این است که مبنای نام‌گذاری تعصب قومی و ضدیت سیاسی است؛ نه یک مبنای منطقی و طبیعی و علمی. اگر روزی همه ملت‌های منطقه دور یک میز بنشینند و بگویند که ما از این به بعد تصمیم گرفتیم که نام این میز را به‌جای چیز دیگر بگذاریم، آن هم قابل‌قبول است. هیچ‌کس هم اعتراض ندارد؛ ولی اینکه در قالب جنگ و تعصب قومی کور و مبتنی بر ستیز و دشمنی قوم‌گرایانه و قوم‌پرستانه بخواهیم به جان نام‌های تاریخی بیفتیم، این پدیده قابل‌دفاعی نیست. این کار را اگر کشور ایران انجام دهد هم قابل‌دفاع نیست. اگر کشور مکزیک هم انجام بدهد، قابل‌دفاع نیست و هر کشوری در دنیا انجام دهد. اساساً تعصب قوم‌پرستانه و قوم‌گرایانه کور و افتادن به جان نام‌های تاریخی یک پدیده معقول و قابل‌دفاع نیست و مطلقاً غیرعلمی است.

بعید می‌دانم یک آدم بی‌طرف دارای جایگاه علمی در هر جای دنیا بتواند بر این کار مهر تأیید بزند.

آیا می‌توانیم قائل به این باشیم که این ناسیونالیسمی که به آن اشاره کردید، ناشی از اراده دولت‌هاست تا ملت‌ها؟

عمیقاً معتقدم و تجربه تاریخی دو سه قرن اخیر نشان داده است که ملت‌های منطقه، چه اقوام داخل ایران و چه اقوام بیرون در میان ملت‌های منطقه (جز یک سری افراد، روشنفکران، سیاسیون یا بعضی رجال) و عموم ملت‌های منطقه در منطقه خاورمیانه غرب آسیا اقبالی به ناسیونالیسم‌ها و ملی‌گرایی‌های قوم‌پرستانه و قوم‌گرایانه نداشتند. حتی در دوران بحران‌هایی که در ایران به وجود آمد، به این گرایش‌های قوم‌گرایانه توجه نشد؛ مثلاً دوران اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و غائله آذربایجان، دوران صدر انقلاب که اوضاع از هم گسیخته بود، حمله صدام حسین، تلاش گروه‌های تکفیری سال‌های اخیر و ... هیچ‌وقت موجب نشد عموم مردم ایران چه در بلوچستان و خوزستان و آذربایجان و ... به این نوع ملی‌گرایی‌های قوم‌پرستانه توجه نشان بدهند. این نوع ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم قوم‌گرایانه عمدتاً محدود به یک لایه‌ای از روشنفکرها، آدم‌های سیاسی، اپوزیسیون پیش و بعد از انقلاب بود. به‌طور کلی جریان‌هایی که مخالف نظام سیاسی حاکم بر کشور بودند و تمامیت ارضی کشور را نشانه گرفته بودند، به این مسائل توجه کردند. این عدم اقبال عمومی مردم موجب شد تا این جریان‌ها هیچ‌وقت نتواند فراگیر شود و دوم اینکه هیچ‌وقت نتوانسته در مورد خاک ایران منجر به جدایی بخشی از ایران شود.

بیرون از ایران و در میان ملت‌های منطقه ما نشان چندانی در میان توده مردم از این ملی‌گرایی قوم‌گرایانه نمی‌بینیم. ۳۱:۰۰ حالا یک رجال سیاسی

مثل جمال عبدالناصر هست که پرچمدار ناسیونالیسم عربی می‌شود و یا یک آدمی مثل صدام حسین است که پرچم پان‌عربیسم را بلند می‌کند یا آدم‌هایی از این گروه. یا روشنفکری نویسنده‌ای، اهل قلمی و سیاستمداری و ... در میان رهبران و مسئولان و روسای جمهور و مقامات سیاسی این کشورها به این موضوعات مشغول‌اند و عموم مردم واقعاً اقبال چندانی به این موضوع نداشتند و به همین دلیل است که اگر به کشورهای عربی منطقه سفر کنید، به‌عنوان مثال دبی، بخش عمده‌ای از مردم ایران به این شهر به‌عنوان یک مقصد گردشگری سفر می‌کنند یا به ترکیه و ما تعارض قومیتی نمی‌بینیم. کم‌اینکه میلیون‌ها نفر هر سال از ایرانی‌ها به منطقه عراق و کربلا برای زیارت سفر می‌کنند و میلیون‌ها عراقی هم به ایران می‌آمدند به اماکن زیارتی ایران می‌روند و سوری‌ها همین‌طور و ...؛ یعنی بین توده مردم انواع و اقسام مناسبات سیاحتی، زیارتی، تجاری، فرهنگی، دانشگاهی و علمی وجود دارد و تعارض قومی هم در آنجا دیده نمی‌شود. مثلاً وقتی من و شما به ترکیه سفر می‌کنیم، این جور نیست که به‌عنوان یک پان‌فاریسیسم ما را به ناسزا ببندند یا مثلاً اگر یک فردی از ترکیه به کشور ما سفر کند، ما او را به‌عنوان نماینده پان‌ترکیسم به ناسزا ببندیم. ممکن است این اتفاق به شکل خیلی کم و موردی در میان گروه‌های محدود قوم‌گرایی در منطقه آذربایجان اتفاق بیفتد؛ ولی در میان توده مردم این اتفاق نمی‌افتد. محال است شما به تبریز سفر کنید و مثلاً با هم‌وطنان آذری خودمان دچار تعارض قومیتی شوید. دست‌کم من در تمام این مناطق آذربایجان شرقی و غربی سفر کردم و با هم‌وطنان خودمان هیچ برخورد و تعارض قومی نداشتیم و من نشانی از قوم‌گرایی میان این مردم ندیدم. در میان مردم خوزستان هم ندیدم. در میان مردم بلوچستان هم ندیدم. در هیچ‌کجا ندیدم. ولی اگر شما وارد یک جمع روشنفکر دانشگاهی شوید و اگر قرار باشد من بروم در دانشگاه تبریز سخنرانی کنم، ممکن است چهار نفر آدم قوم‌گرا پیدا شوند که بخواهند

بحث‌های قومیتی راه بیندازند یا اگر یک آدم قوم‌گرا از تبریز بیاید در تهران بخواهد در دانشگاه تهران سخنرانی کند، ممکن است چهار نفر فارس آنجا بروند و با او دچار تنش قومی شوند. درحقیقت، این بحث‌ها محدود است. بعید می‌دانم مثلاً کسی از ایران به مراکش سفر کند و انتظار داشته باشد که با یک تفکر پان‌عربیسم درمورد نام خلیج فارس مواجه شود یا حتی درمورد کشوری مثل دبی که در آن سوی ساحل خلیج فارس قرار دارد. من در سفری مهمان دانشگاه قطر بودم و برنامه‌هایی را در کتابخانه ملی قطر داشتیم و واقعاً نشانی از این پان‌عربیستی که مثلاً مردم قطر بخواهند بگویند که نام اینجا فلان است، ندیدم. حتی در سطح دانشگاهی هم ندیدم. در گفتگوهای شخصی هم من نشانی از این موضوع ندیدم. برای همین تصور نمی‌کنم که عموم مردم بر اساس آن چیزی که می‌توان در کوچه و خیابان شاهد بود، نسبت به نام خلیج فارس تعصب قومیتی داشته باشند. ممکن است حکومت‌ها به دلیل دشمنی سیاسی و اغراض سیاسی اقدامات قوم‌مدارانه داشته باشند. به دلیل اینکه حکومت‌ها نیازمند یک ایدئولوژی هستند. نمی‌شود هیچ حکومت بدون ایدئولوژی در دنیا تصور کرد. حکومت‌ها برای اینکه که بخواهند به حیات خودشان ادامه بدهند، ستون‌های محکمی برای بقای خودشان ایجاد می‌کنند. اگر بخواهند پایه‌های محکمی برای ساختار سیاسی خودشان تهیه بکنند، نیازمند یک ایدئولوژی هستند. حالا یک ایدئولوژی دینی، مذهبی، سکولار و... . کشورهای عربی به این دلیل که کشورهایی با حکومت‌های دینی و مذهبی نیستند و برخلاف ایران ایدئولوژی خودشان را در ناسیونالیسم می‌جویند و سعی می‌کنند که بر مبنای ناسیونالیسم و ایجاد یک ملت و کشور واحد بتوانند به وحدت ملی و قوام سیاسی دست پیدا کنند و به سمت ناسیونالیسم می‌روند. پس از این اقدام، تبعاتی به آن‌ها وارد می‌شود. کسی که پرچم ناسیونالیسم را بلند می‌کند، این را یک جایی باید بروز بدهد و کجا بهتر از اینکه تلاش کنند برای تحریف نام خلیج فارس.

چون با ایران کنونی بر سر نزاع و دشمنی قرار دارند و پدیده ایران‌هراسی هم ترس آن‌ها را تشدید کرده است و هم اینکه تابع قدرت‌های بین‌المللی مثل انگلیس و آمریکا و... هستند و آن‌ها هم دشمن ایران کنونی هستند. پس بعضی از این حکومت‌ها نیازمند این هستند که پرچم ناسیونالیسم را بلند کنند و در جایی خودشان را نشان دهند. برای همین می‌افتند به جان نام خلیج فارس و این نام‌گذاری و این تلاش نه برای خودشان دستاوردی داشته است و خواهد داشت نه برای ملت‌های منطقه و سیاست‌های داخلی. یعنی این ناسیونالیسم کور نه می‌تواند ضمانتی بدهد برای اینکه آن‌ها بخواهند از طریق ناسیونالیسم آینده سیاسی خودشان را مستحکم کنند و نه می‌تواند لزوماً به بهبود روابطشان با کشورهای غربی منجر شود و نه دشمنی با ایران فایده‌ای تا الان برای آن‌ها داشته است و از این به بعد هم فایده نخواهد داشت.

اگر بنا را بر توانمندی نظامی بگذاریم، الان کشور عربستان سعودی مدرن‌ترین سلاح‌های کل تاریخ بشر را از ایالات متحده آمریکا خریده است و بزرگ‌ترین سیستم‌های دفاعی کره زمین را که ایالات متحده آمریکا تولید کرده است، خریده مثل سیستم پاتریوت که قرار است هر پرنده‌ای را حتی در ابعاد یک پشه در آسمان عربستان رصد کند و آن را منهدم کند؛ ولی یمنی‌ها که نه با ابرقدرت‌های دنیا هم‌پیمان هستند و نه کشور و ملت قدرتمندی هستند، با پشتوانه توانمندی‌های نظامی ایران تمام این سیستم‌های مدرن پاتریوت و سیستم‌های دفاعی و نظامی ایالات متحده آمریکا را که در عربستان سعودی مستقر است، به سخره گرفته و اراده کنند به عربستان تعرض می‌کنند.

برای همین ما می‌توانیم به صورت خیلی منطقی بگوییم که اگر بنا به برخورد یا توانمندی نظامی باشد، این ناسیونالیسم نه برای کشورها توانمندی نظامی می‌آورد و نه برای آن‌ها قدرتی می‌دهد. چون ماهیت این نوع

ناسیونالیسم قوم‌گرایی است، عملاً جز تخریب وحدت منطقه‌ای حاصل دیگری ندارد. خروجی ناسیونالیسم قوم‌گرا در درون یک سرزمین و کشور و ملت فقط تجزیه‌طلبی است. واقعیت این است که خروجی آن فقط و فقط به‌طور عمده تجزیه‌طلبی است و در میان ملت‌های منطقه هم جدایی است. یعنی ایجاد دشمنی بین ملت‌ها. این دعوایی که کشورهای عربی ایجاد کرده‌اند و دودش اول به چشم خودشان خواهد رفت؛ چون پیوندهای تاریخی را که در طول صدها و هزاره‌ها بین ملت‌ها به وجود آمده است، تخریب می‌کند. یعنی دو ملتی را که می‌توانند با هم دوست، همسایه و همجوار باشند و برای ارتقای همدیگر بکوشند، به دشمنان خونی همدیگر بدل کنند. ناسیونالیسمی که صدام حسین در قالب پان‌عربیسم حزب بعث پرچمدار آن بود، همه تلاش خودش را کرد که بین دو ملت ایران و عراق جدایی قومی به وجود بیاورد؛ یعنی نفرت نسبت به قوم فارس را در میان دل عراق بنشانند و نفرت نسبت به ملت عراق را در دل ملت ایران بنشانند؛ درحالی‌که الان صدام نیست و آمریکا هم عملاً از حاکمیت عراق تا حد زیادی کنار رفته‌است و فقط به یک محدوده کوچکی قدرتش محدود شده است و میان دو ملت ایران و عراق هم هیچ دشمنی قومی و فرهنگی و سیاسی وجود ندارد و اتفاقاً پیوندهای‌شان به اشکال مختلف تقویت شده است و هر روز هم که می‌گذرد مستحکم‌تر و محکم‌تر می‌شود. این پیوند میان دو ملت تبعات مثبتی هم برای ملت ایران و هم برای ملت عراق دارد. همین اتفاق در مورد سوریه صادق است و در مورد لبنان و هر کشور عربی دیگری هم پیش بیاید صادق است.

این قوم‌گرایی تخریب پیوندهای فرهنگی میان ملت‌های منطقه را به وجود می‌آورد و این تخریب هم جز برای بیگانگان هیچ حاصلی ندارد. بیگانگان می‌توانند اگر خدای ناکرده یک روزی بتوانند در ایران طبق آرزو و آمال خام خودشان هفده کشور به وجود بیاورند و این هفده کشور فقط به سود آن‌ها خواهد بود و طبیعتاً در سطح منطقه هم جدایی بین ملت‌ها فقط

به سود آنها است. اگر کشورهای منطقه همه با هم هم‌پیمان و همسو و یکپارچه و متحد باشند، به‌مراتب سودش برای خودشان بیشتر است. منتها منافع قدرت‌های بین‌المللی ایجاب می‌کند که بین ایران و امارات دوستی وجود نداشته باشد، بین ایران و قطر دوستی وجود نداشته باشد و هرچه این کشورها با هم دشمن‌تر باشند، سود بیگانگان از این موضوع بیشتر خواهد بود.

از دهه هشتاد شمسی به بعد در کشور خودمان یک خودآگاهی نست به نام خلیج فارس به وجود آمد و وبلاگ‌نویسان در این خصوص واکنش نشان دادند و علاقه‌مندان بعدها در فضای مجازی دلبستگی خود را نسبت به نام خلیج فارس نشان دادند و ما شاهدیم که همین واکنش‌های در جاهایی شکل افراطی به خود می‌گیرد. این خودآگاهی شکل‌گرفته مثبت را چگونه می‌توان هدایت کرد؟ بحث دوم این است که رسالت دانشگاهیان در پیوند با نام خلیج فارس چیست؟

اجازه می‌خواهم در مورد قسمت اول به نکته‌ای اشاره کنم که هم پاسخ سوال شما باشد و هم اینکه آن وجه آسیب‌شناسی قضیه را هم پوشش بدهد. در سال‌های اخیر و به‌طور خاص در دو سه دهه اخیر، یک نوع جدیدی از ملی‌گرایی در ایران شکل گرفته است که من اسم آن را گذاشتم ناسیونالیسم ملی‌گرایی یا ملی‌گرایی اقتدارگرا. از یک منظر دیگر، ملی‌گرایی اسلامی اقتدارگرا. هم می‌توانیم ملی‌گرایی اسلامی ببینیم و هم می‌توانیم ملی‌گرایی معمولی ببینیم با یک پسوند اسلامی. به این معنا که اگر وجه درون‌سرزمینی آن را ببینیم، می‌توانیم قید اسلامی را کنار بگذاریم و از آن به‌عنوان ناسیونالیسم ملی‌گرایی اقتدارگرا یاد کنیم. اگر برون‌سرزمینی ببینیم می‌توانیم وجهه اسلامی آن را ببینیم. تنافر و تضادی هم بین این دو وجود ندارد. این ملی‌گرایی اقتدارگرا محصول تبدیل‌شدن ایران به یک ابرقدرت نظامی ملی - منطقه‌ای و حتی از جهاتی بین‌المللی است. نشانه‌های اقتدار

آن را همه دارند می‌بینند و نیازی به گفتن نیست. این اقتدار البته متأسفانه فعلاً و عمدتاً به حوزه نظامی محدود است. برای همین این موضوع برای بسیاری از مردم محسوس نیست. آنچه مردم در خیابان می‌بینند شامل ازهم‌گسیختگی اوضاع اقتصادی و کیفیت پایین محصولات مصرفی و ... است و در این قسمت‌ها نمی‌توان اقتدار را دید و بلکه بیشتر ضعف را می‌توان دید. یعنی یک ازهم‌گسیختگی غیرقابل‌توجیه و غیرقابل‌دفاع است؛ ولی در روی دیگر سکه آن وجه است که اتفاقاً به موضوع ناسیونالیسم مربوط است؛ یعنی قیمت مسکن و خودرو خیلی با ملی‌گرایی پیوندی ملموس و عینی ندارند. اینکه ایران یک ابرقدرتی شود که بتواند جلوی قدرت‌های بین‌المللی بایستد، این اتفاقاً با وجه ملی‌گرایانه بسیار نزدیک، همسو و هم‌پیوند است. هر ایرانی می‌تواند اقتدارکشورش را ببیند و به آن افتخار کند و به آن ببالد. اگر این‌گونه نمی‌کند، برای این است که قضیه را سیاسی می‌بیند؛ یعنی ممکن است این اقتدار را اقتدار ایران نبیند، مثلاً اقتدار سپاه پاسداران یا نظام جمهوری اسلامی ببیند و به دلیل اینکه با نظام جمهوری اسلامی یا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همسو نیست یا حتی دشمنی دارد، پس، این اقتدار را منکر شود. ولی واقعیت این است که این اقتدار صرفاً وجه سیاسی ندارد؛ یعنی یعنی به حکومت یا بخشی از نیروهای نظامی ایران مربوط نمی‌شود. این اقتدار به کشور مربوط می‌شود؛ یعنی خروجی آن و دستاورد آن برای کشور هست و همه ایرانی‌ها از این درخت می‌توانند میوه بچینند و بهره‌مند شوند.

هر نگاهی که به این ملی‌گرایی اقتدارگرا داشته باشیم، واقعیت امر این است که ملی‌گرایی که در این دو سه دهه اخیر در ایران شکل گرفته است و من پیش‌بینی کردم و این را قبلاً هم گفتم که در دهه‌های آینده هم وجه قالب ملی‌گرایی ایران ملی‌گرایی اقتدارگرا خواهد بود.

قوم‌گرایی در ملی‌گرایی اقتدارگرا تقریباً جایی ندارد. آنچه ما در شکل قوم‌گرایی می‌بینیم در شکل شوونیستی و ملیت‌پرستانه و نژادپرستانه می‌بینیم؛ چه در میان اقوام فارس و آنچه در میان اقوام آذری، عرب، بلوچ و هر قوم دیگری ببینیم، این حقیقت باقی‌مانده‌های ایدئولوژی‌هایی است که در دهه‌های پیش وجود داشته است، نه اینکه این ایدئولوژی که تازه پدید آمده باشد؛ یعنی میراثی است که از یک عقبه تاریخی تا الان به حیاطش ادامه داده است و توانسته باقی بماند. الان ما نشانه‌ها و نمادهایش را مثلاً در فلان استادیوم یا در گردهمایی فلان شهر یا استان می‌بینیم؛ ولی واقع امر این است که در ملی‌گرایی اقتدارگرا که به دلایل متعدد بحث تاریخی مفصلی هم می‌شود داشت که ما مجال آن را نداریم، جایی برای خلیج معقول نیست. جایی برای هیچ نوع قوم‌گرایی شوونیستی و نژادپرستانه نیست. می‌خواهد این ملی‌گرایی فارسی باشد، ترکی باشد، عربی باشد، کردی باشد و هرچه می‌خواهد باشد.

اساساً در ملی‌گرایی اقتدارگرا که وحدت سرزمینی را به وجود آورده است، امنیت سرزمینی را به وجود آورده است و نه تنها به وجود آورده، بلکه دامنه مرزهای جغرافیایی سیاسی را درنوردیده و در یک جغرافیای بسیار گسترده‌ای رشد و گسترش پیدا کرده است، قوم‌گرایی به شوخی تبدیل می‌شود. یعنی زمانی که قدرت ایران در کنار دریای مدیترانه و تنگه باب‌المندب است (و اگر ما همچنان نفوذ سال‌های قبل در جیبوتی را داشتیم و دو سوی تنگه باب‌المندب در اختیار ایران بود)، الان ایران حکمران منطقه اقیانوس هند بود و اصلاً ابرقدرت بلامنازع منطقه اقیانوس هند بود. ولی الان آن سوی تنگه باب‌المندب را از دست دادیم و فقط یک سوی تنگه را در اختیار داریم و طبیعتاً نمی‌توانیم بگوییم قدرت بلامنازع است. بعد از چندین قرن، شاید از زمان هخامنشیان تا الان چنین اقتداری در تاریخ ایران وجود نداشته است که ما حوزه قدرت کشور ایران را از مرزهای جغرافیایی، سیاسی

و رسمی به هزاران کیلومتر آن طرف تر و در نقاط استراتژیک کره زمین ببریم و مستقر شویم و در منطقه به ابرقدرت تبدیل شویم. اگر ما مدیترانه را در اختیار داشته باشیم، منطقه اقیانوس هند و دریای عمان را و این مناطق در ید اختیار ایران باشد؛ در ابرقدرتی ایران جایی برای قوم‌گرایی باقی نمی‌گذارد و بحث مجعول تبدیل می‌شود به یک شوخی که چند صباحی ممکن است به حیات خودش ادامه بدهد. ولی اگر همین مسیر اقتدار پیش برود، عملاً محلی از اعراب نخواهد داشت. به‌خصوص اینکه پایه قوم‌گرایی پایه‌های ملی ندارد و هیچ‌گاه نداشته است. یعنی محدود به لایه نازک از افراد قوم‌گرا در میان توده مردم ایران و منطقه پایه‌های ملی نداشته و الان هم می‌بینیم که پایه ملی ندارد. هیچ عربی از بُعد جنبه پان‌عربیستی معترض ما نیست که چرا در یمن هستیم؟ چرا در لبنان هستیم؟ چرا در فلسطین و سوریه هستیم؟ همه ملت‌های منطقه ملت‌های عرب هستند و دست‌کم عرب‌زبان هستند؛ ولی توده مردم مدعی ما نیستند اگر کسانی و گروه‌هایی نسبت به حضور منطقه ایران معترض هستند، آن‌ها از بُعد قومیت عربی با ایران مخالفت نمی‌کنند. از بُعد اینکه مثلاً یک قدرت بیگانه به عراق آمده است و از این وجه به قضیه نگاه می‌کنند. یعنی تعصب پان‌فارس‌یستی یا پان‌عربیستی یا تعصب قومی ندارند. ممکن است کسانی در این جمع و گروه‌ها باشند که با وجه قومی به قضیه نگاه کنند؛ ولی واقعاً مخالفین هم تعارضشان تعارض سیاسی است و نه تعارض قومی.

من آینده‌ای برای این جریان‌های قوم‌گرا نمی‌بینم و معتقدم که نه قدرتی وجود دارد در داخل کشور و یا بیرون از کشور که بتواند ایران را تجزیه کند و نه اینکه این جریان‌های قوم‌گرا هرچقدر هم که تلاش کنند، نهایتاً به خواسته‌های غیرملی خودشان دست پیدا نخواهند کرد و می‌بینیم که تمام این جریان‌های قوم‌گرا یا ۹۹ درصد آن‌ها طی یک دهه اخیر از فعالیت سیاسی دست برداشته‌اند و تماماً رفته‌اند سمت فعالیت‌های تروریستی.

نمونه تجزیه‌طلب‌های کرد. مثلاً پ.ک.ک فقط فعالیت‌های تروریستی می‌کند و حرکت‌های بسیار وحشیانه و خونین یا مثل گروه عبدالمالک ریگی که دنبال فعالیت فرهنگی - سیاسی و یا حتی مبارزه مسلحانه با حاکمیت هم نیستند. همه آن‌ها بدون استثناء یا تحت تأثیر تفکر وهابیت و داعش و این‌ها هستند یا تحت ایدئولوژی خودشان مثل گروه پ.ک.ک رفتند به سمت فعالیت‌های تروریستی. تروریسم هم چیزی نیست که کسی در دنیا بر آن مهر تأیید بزند. هیچ ملتی در دنیا پیدا نمی‌کنید که بر تروریست مهر تأیید بزند. دشمن‌ترین دشمن جمهوری اسلامی هم اگر در خیابان‌های تهران راه برود، دلش نمی‌خواهد بمبی منفجر شود و مثلاً بچه‌اش دست و پایش قطع شود و کنار خیابان بیفتد یا خودش از بین برود یا شاهد از بین رفتن بقیه مردم باشند. برای همین تروریست یک پدیده بسیار نفرت‌انگیز و یک جنایت کاملاً سازمان‌یافته است که فقط با پول و قدرت و امکانات قدرت‌های بین‌المللی که خواستار نابود ایران هستند، انجام می‌شود.

گروه‌های قوم‌گرا و گروه‌هایی که جذب فعالیت‌های تروریستی شده‌اند، در میان ملت ایران جایی ندارند.

سخنم را در یک جمله خلاصه کنم. من معتقدم که ملی‌گرایی اقتدارگرای ایرانی چه در فرم اسلامی و چه در فرم غیراسلامی آن که ملی‌گرایی حاکم است، بر ایران کنونی و سال‌های آینده هم قطعاً حاکم بر ایران خواهد بود و قوم‌گرایی و نژادپرستی این‌ها محلی از اعراب ندارند. آنچه در این قالب می‌بینیم، میراثی است که از گذشته به تدریج و انشاءالله محو خواهد شد. حتی اگر محو هم نشود، در قالب یک جریان سیاسی خیلی محدود و تأثیر باقی خواهد ماند که به حیات خودش ادامه می‌دهد. ممکن است در یک استادیوم هم جمع شوند سروصدایی هم کنند؛ ولی خروجی ندارند. یعنی خروجی محسوسی نه برای خودشان نه برای بقیه ملت ایران.

اما قسمت دوم سوالتان که محدود می‌شود به وظیفه و نقش جامعه دانشگاهی کشور، من تلاش خودم را کردم و فکر می‌کنم که تلاش درست آن می‌تواند باشد که جامعه دانشگاهی ما خودش را فقط به تحقیقات علمی محض در چهارچوب محض محدود نکند که فقط مخاطبان خاص دارد. محقق بیاید بیرون و در سطح جامعه اقدام به روشنگری کند. هیچ چیز به اندازه روشنگری در میان عموم مردم تاثیرگذار نیست.

من امروز ۹۹ درصد با این نیت نیامدم که فقط بحث تخصصی تاریخی در یک گروه دانشگاهی انجام دهم، چون اگر دانش گروه دانشگاهی از من کمتر نباشد، ممکن است حتی بیشتر هم باشد و نیازی به این بحث‌های تخصصی نداشته باشند.

ممکن است آنچه من بخواهم بگویم بهتر و کامل‌تر از من بدانند، بنابراین نیازی به چون منی نیست که بخواهم بیایم بحث‌های تخصصی تاریخی کنم؛ ولی روشنگری که می‌تواند عموم مردم را مخاطب قرار دهد، تأثیرش به مراتب بیشتر هست. یکی از کارکردهای اساساً آدم‌های دانشگاهی در همه جای دنیا مثلاً نوآم چامسکی فقط در دانشگاه که صحبت نمی‌کند، می‌رود در قالب رسانه‌های مختلف برای عموم مردم سخنرانی می‌کند.

ممکن است که الان هم کرونا هست و ایشان هم خیلی مسن شدند، کمتر برای عموم سخنرانی کنند؛ ولی ده سال پیش ممکن بود در طول سال در ده دانشگاه سخنرانی کند برای پنج هزار نفر. این پنج هزار نفر لزوماً متخصصان رشته زبان‌شناسی نیستند که بخواهند پای حرف‌های یک زبان‌شناس بنشینند، می‌روند پای حرف‌های نوآم چامسکی می‌نشینند که به آن‌ها آگاهی و روشنی می‌دهد، بدون حب و بغض سیاسی. یعنی نه از دموکرات‌ها و نه جمهوری خواهان حمایت می‌کند. مسایل سیاسی را این‌گونه که می‌فهمد و درک می‌کند، تبیین می‌کند. این وظیفه‌ای است که جامعه دانشگاهی ما باید به عهده بگیرد و با نهایت تأسف باید گفت که سهم

دانشگاهی در این روشنگری‌ها بسیار ناچیز و اندک است و امیدوارم که این‌گونه نماند و نباشد و جامعه دانشگاهی ما بخواهد که از وجوه مختلف برای جامعه ایرانی و برای مردم خودش روشنگری کند و از این موضوع به‌خصوص در این چهارچوبی که ما حرف می‌زنیم، سخن بگوید که قوم‌گرایی به‌هیچ‌عنوان هیچ حاصلی برای هیچ کس در دنیا ندارد.

این را من به‌طور مطلق و قاطعیت کامل می‌گویم که قوم‌گرایی هیچ حاصلی و برای هیچ آدمی، برای هیچ جغرافیایی، برای هیچ مردمی، برای هیچ ملتی، برای هیچ کس ندارد. قوم‌گرایی فقط تعلقات قومی آدم را ارضا می‌کند. اینکه من افتخار کنم که فارس‌زبانم و به زبان فارسی بنازم و بر شما فخر بفروشم، این نه افتخاری برای من دارد نه در آخرتم به درد من می‌خورد و نه در دنیا به درد من می‌خورد و در دل شما هم نفرت می‌آفریند. نژادپرستی، قوم‌پرستی، ناسیونالیسم افراطی، ناسیونالیسم قوم‌گرا، خودبرتربینی، خود بزرگ‌بینی هیچ حاصلی ندارد جز ایجاد نفرت. یعنی نه تنها من را محبوب نمی‌کند، بلکه من را منفور می‌کند. واقع امر این است که من همیشه بحث‌های زیادی هم با جریان قوم‌گرایی مختلف داشتم و در طول این بیست و سی سال اخیر همواره بر این موضوع تأکید کردم که من خود یک آدم شوونیست و ملی‌گرای افراطی به آن معنا نبودم، نیستم و نخواهم بود. اصلاً به این ایدئولوژی باور ندارم. من هیچ اعتقادی ندارم که یک آدمی از یک آدم دیگر برتر باشد، این حرف نه علمی است و نه منطقی است. اینکه ما بخواهیم از میراث فرهنگی و تاریخی خودمان در حوزه نژاد ایرانی حمایت کنیم، معنی این نژادپرستی نیست. ممکن است در جاهایی هم لازم و ضروری باشد از موارث خودمان چه در حوزه زبانی و چه در حوزه تاریخی و چه در حوزه جغرافی، نام خلیج فارس و چه در هر حوزه دیگری دفاع کنیم؛ ولی معنی این دفاع این نیست که من خودم را از عرب‌ها برتر بدانم. اگر اسم خلیج فارس در طول دو هزار سال گذشته نام دیگری بود، من

از این اسم دفاع می‌کردم. قضیه را معکوس کنیم بگوییم در طول پنج هزار سال گذشته اسم اینجا اسم دیگری بود و ما ایرانی‌ها می‌خواستیم اسم اینجا را خلیج فارس بگذاریم، مسلماً مخالفت می‌کردند می‌گفتند مثلاً شما برای چه می‌خواهید اسم اقیانوس هند را عوض کنید. چند هزار سال اسمش اقیانوس هند است. برای چه می‌خواهید عوض کنید اسم آنجا هم اسم تاریخی داشته و بگذارید همان بماند. یک اسم تاریخی است و دلیلی ندارد که این اسم را عوض کنید. هم با همین منطق مخالفت می‌کنم. نه اینکه بگوییم ما از عرب‌ها برتریم، آن‌ها هم مثل ما انسان هستند، ولی این قوم‌گرایی همان‌طور که اشاره کردم چه در داخل ایران باشد چه در آمریکا باشد و چه در کشورهای عربی یا در هر نقطه دنیا که باشد قوم‌گرایی و خودبرتربینی قومی هیچ حاصلی مطلقاً هیچ حاصلی بری هیچ‌کس نداشته است، ندارد و نخواهد داشت جز ارضای تعلقات قومی.

یعنی اگر من تعصب دارم که مثلاً پدر من بهترین پدر دنیا است. می‌توانم همه جا ببالم که پدر من بهترین پدر دنیاست، بقیه هم به من می‌خندند، می‌گویند که بگذارید فکر کند که پدرش بهترین پدر دنیاست. همه پدرها برای فرزندان‌شان بهترین پدرهای دنیا هستند. همه بچه‌ها هم برای پدر و مادرهای خودشان بهترین بچه‌های دنیا هستند و یک چیز طبیعی است و تعلق عاطفی است که خداوند متعال در نهاد هر انسانی امانت گذاشته و غریزه‌ای است که هر پدر و مادری فرزندش را در حد اعلای خودش دوست دارد و هر بچه‌ای هم پدر و مادر خودش را دوست دارد.

ولی واقعاً معنی آن این نیست که من چون برای پدر و مادرم از همه عزیزترم، پس از همه دنیا برتر باشم. من هم آدمی هستم مثل آدم‌های معمولی دیگر و معایب و محاسن خاص خودم را دارم. ملت‌ها و اقوام درون سرزمین و بیرون سرزمین هم همین جور است. حاصل این گرایش‌های قومی فقط تخریب است؛ یعنی اگر کسی ببالد به اینکه مثلاً زبان و نژاد من بهتر

است، نه تنها دستاوردی برای خودش ندارد؛ بلکه خودش را منفور سایرین خواهد کرد. به همین دلیل من اعتقادی به قوم‌گرایی نداشتیم و ندارم و نخواهم داشت و نه آینده‌ای را برای قوم‌گرایی متصور هستم.

دست‌کم در ایران پیش‌رو این قوم‌گرایی هیچ آینده‌ای نخواهد داشت؛ البته به این معنا نیست که تهدیدهای قوم‌گرایی را نادیده بگیریم. تهدیدهای قوم‌گرایی سر جای خودش باید جدی گرفته شود. در هر مقیاسی تهدید هست به‌خصوص اگر علیه امنیت ملی، وحدت ملی و سرزمینی باشد، باید به شکل تهدید نگاه کرد و البته باید با آن برخورد کرد. بخشی از این برخورد وظیفه دانشگاهیان است. آن هم در قالب روشنگری.

یک وظیفه‌ای به‌عنوان یک ایرانی و به‌عنوان یک دانشگاهی به عهده‌ام است. به‌عنوان یک ایرانی باید از وحدت سرزمینی و ارضی و ملی کشور دفاع کنم و آدم‌هایی برای این کار خون داده‌اند، ما حداقل کاری که می‌توانیم کنیم این است که در لفظ حداقل دفاع کنیم. جایی نشده است که خونمان را بدهیم، حداقل با زبان که می‌توانیم این کار را کنیم.

به‌عنوان یک آدم دانشگاهی یک دانشی اندوخته‌ام که باید این دانش را در اختیار دیگران قرار دهم.